

نسخه

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال ششم / شماره دوم / پیاپی ۱۱ / پاییز - زمستان ۱۳۹۹

سر مقاله

حکیمان مسلمان، تقریر ویژه‌ای از فیلسوفان یونان باستان دارند. این تقریر در مواردی با تقریر رایج امروز در جهان غرب متفاوت است. برای نمونه شیخ بهایی در توصیف /فلاطون (زاده ۴۲۷ پیش از میلاد) می‌گوید: شاگردان افلاطون سه دسته بودند؛ اشراقیون که لوح عقل را از نقش‌های دنیایی رهانیده و انوار حکمت را (بدون واسطه‌گری عبارات و اشارات) از لوح جان افلاطون می‌گرفتند. رواقیون که در رواق خانه‌اش نشسته و حکمت را از اشارات وی دریافت می‌نمودند. مشائین که هم‌پای او می‌شدند و ضمن راه‌پیمایی حکمت را از عبارات وی می‌گرفتند (شیخ بهایی، «الکشکول»، ج ۲، صص ۳۵-۳۶).

نتیجه سخنان شیخ بهایی آن است که رواقیون، گروهی از شاگردان /فلاطون بودند. اما فلسفه معاصر غربی، براین‌باور است که خاستگاه رواقی‌گری، به زنون کیتسیونی (زاده ۳۳۴ پیش از میلاد) باز می‌گردد و توسط مارکوس آئورلیوس (زاده ۱۸۰ پس از میلاد) رواج می‌یابد. این تفاوت روایت‌ها نمونه‌های دیگری نیز دارد که بیان یکایک آنها از گنجایش نوشتار کنونی بیرون است.

اکنون چه باید کرد و کدام روایت را درست انگاشت؟ گروهی از پژوهش‌گران می‌گویند: همان‌گونه که یک اندیشمند غربی برای فراگیری و فهم حکمت صدرایی، باید به زادگاه صدرالمتألهین یعنی ایران اسلامی، سفر کند و حکمت متعالیه را از هم‌شهریان ملاصدرا بیاموزد. هم‌چنین برای پژوهش عمیق‌تر درباره /فلاطون و... باید به کتب و آثار فیلسوفان غربی مراجعه کرد و /فلاطون را از هم‌کیشان و هم‌شهریان او فرا گرفت.

اما گروه دیگری از پژوهش‌گران بر این باورند که فیلسوفان مسلمان، برپایه متونی که در قرن دوم هجری از یونانی به عربی ترجمه شد، چنین روایت‌هایی را ابراز کرده‌اند. بنابراین

روایت آنها نیز از استناد تاریخی برخوردار است. همان‌گونه که پذیرش بی‌دلیل یک سخن نارواست، رد بی‌دلیل و شتاب‌زده آن نیز نادرست است. افزون بر این‌که شواهدی تاریخی در دست است که جریان فلسفه در غرب، برای بازه زمانی درازی به افول گروید و فترتی میان دو حلقه پیشین و پسین این بازه، رخ داد. شاید به همین دلیل، برخی فیلسوفان غربی مانند آلبرت کبیر (زاده ۱۱۹۳ پس از میلاد) و توماس آکوئیناس (زاده ۱۲۲۵ پس از میلاد) کوشیدند با بهره‌گیری از متون فیلسوفان مسلمانی چون بوعلی سینا و ابن‌رشد، خلع موجود میان دو نسل از فیلسوفان غربی را جبران کنند.

ریچارد روبنشتاین در کتابی به نام «بیچه‌های ارسطو: چگونه مسیحیان، مسلمانان و یهودیان خرد ارسطویی را باز یافتند و دوران تاریکی را روشن ساختند» که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، به این مهم اشاره نموده است. هم‌چنین پروفیسور گلاتیون کراکت استاد فلسفه و مدیر برنامه اندیشه دینی دانشگاه آرکانزاس مرکزی آمریکا، نیز چنین باوری دارد (ر.ک: <http://shabestan.ir/detail/News/531491>).

به هرروی دو دیدگاه یادشده درباره فیلسوفان یونان باستان، در برابر یکدیگرند و هریک دیگری را طرد می‌کنند. اما به‌نظر می‌رسد با بررسی هم‌زمان هردو نگاه، می‌توان به نتیجه عمیق‌تری دست یافت. برای نمونه در موضوع رواقی‌گری، با فرض پذیرش هردو دیدگاه، می‌توان به احتمال‌های ذیل دست یافت که همگی قابل بررسی تاریخی است: ۱. رواقی‌گری واژه مشترکی برای دو گروه از فیلسوفان باستان بود که یکی شاگردان/فلاطون و دیگری پیروان زنون بودند. ۲. دو گروه یادشده در برخی سطوح عالی با یکدیگر دیدارها و گفتگوهای داشته‌اند و با گذشت زمان، در سطوح پایین‌تر باهم ممزوج گشتند. این احتمال‌های قابل بررسی، تنها هنگامی مطرح می‌شوند که دو روایت اسلامی و غربی از رواقیون، به رسمیت شناخته شود. اما اگر هریک از دوسوی نزاع، بر دیدگاه خود پافشاری کنند هرگز مجالی برای بررسی این احتمال‌ها نخواهند یافت.

به هر روی، تفاوت روایت‌ها مسئله مهمی در تاریخ فلسفه است که باید ازسوی پژوهش‌گران مورد ژرف‌نگری و بازخوانی قرار گیرد. بی‌گمان نتایج ارزنده‌ای بر این‌گونه پژوهش‌ها مترتب است که ضرورت آنها را بیش از پیش روشن می‌کند.

روح‌الله سوری